

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت

سال هفتم، تابستان ۱۳۹۴، شماره مسلسل ۲۴

رابطه مشیت الهی در هدایت و اضلال با مسئله اختیار انسان: (مقایسه نظر محمدحسین طباطبایی و محمدباقر بهبودی)

تاریخ دریافت: ۹۲/۹/۵

تاریخ تأیید: ۹۳/۴/۲۳

مژگان سرشار*

زهرا محمدی**

این مطالعه در پی بررسی رابطه مشیت خدا در امر هدایت یا اضلال انسان با مشیت انسان است و هدف از نوشتار حاضر یافتن پاسخی مناسب و نوین برای دعوی دیرینه جبر و اختیار انسان است. این نوشتار به شیوه توصیفی و مقایسه‌ای صرفاً با نگرشی قرآنی به این مسئله می‌پردازد. محور بحث نوشتار پیش‌رو یافتن تعریفی مناسب برای مشیت خدا و در کنار آن بیان نوع ارتباط مشیت انسان با خواست خدا است. همچنین، نگارنده به دنبال یافتن مفهوم اذن خدا در مشیت او و نقش مشیت خدا در القای ایمان یا شرک به انسان‌ها - به‌عنوان اهم مصادیق هدایت و اضلال - است. نگارنده محدودیت این مطالعه را از دو جهت در نظر دارد: یکی مشیت الهی در امر هدایت و اضلال، و دیگری بیان آن از منظر دو دانشمند معاصر: محمدحسین طباطبایی و محمدباقر بهبودی. از اهم یافته‌های این پژوهش تصور حیطه اختیار بشر بر اساس تعریف مشیت

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، دانشکده الهیات و فلسفه،

گروه علوم قرآن و حدیث.

** کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث؛ دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات

تهران، دانشکده الهیات و فلسفه.

خدا است، به این صورت که اگر مشیت را عبارت از نوامیس و فرمول‌های طبیعت بدانیم - آن‌گونه که بهبودی گفته است -، زمانی مشیت خدا به منصفه ظهور می‌رسد که با قوانین طبیعت همراه و همگام شود. در هر حال، چه اراده آدمی همگام با قوانین طبیعت باشد و هدایت یابد و چه راه اضلال در پیش گیرد، انسان در چهارچوب قوانین طبیعت آزاد است که آن را کشف کند و، مطابق با خواست آفریننده، به کار بندد یا از آن رویگردان شود. اما اگر مشیت را، بنا به تعریف طباطبایی، به دو صورت تکوینی و تشریحی در نظر بگیریم، هدایت و اضلال الهی در بخش هدایت و مشیت تشریحی بر اساس حکمت خدا قرار می‌گیرد و انسان، از روی اختیار، یا خواست خود را با خواست خدا یکی می‌کند یا برعکس، اما در حیطه مشیت تکوینی، انسان مجبور به پیروی از قواعد و نظام سبب و مسببی است که امور شرعی چون هدایت و اضلال را شامل نمی‌شود.

واژگان کلیدی: جبر، اختیار، مشیت الهی، مشیت انسان، هدایت، اضلال، طباطبایی، بهبودی.

طرح مسئله

در قرآن، آیاتی با تأکید می‌گویند: خدا هر که را بخواهد گمراه می‌کند و هر که را بخواهد هدایت می‌کند. (برای نمونه: رک. بقره: ۲۱۳؛ آل عمران: ۱۲۹؛ ابراهیم: ۴ و ۲۷) هم‌چنین، آیه‌ای عزت دادن و به ذلت نشانیدن بشر را نیز به خواست خدا معلق می‌کند. (آل عمران: ۲۶) مشابه آنها آیاتی خبر می‌دهد که برخی افراد شرک خود و پدران خود را به خدا نسبت می‌دادند (برای نمونه، رک. انعام: ۴۸) یا برخی دیگر ایمان انسان و اطاعت از رسولان خدا را به رخصت الهی موکول می‌کنند. در حالی که خدا رسولان را فرستاده است تا مردمان از آنان اطاعت کنند (رک. یونس: ۱۰۰؛ نساء: ۶۴). اکنون این مسئله مطرح است که این گزارش‌ها در باب

محدوده و میزان خواست خدا در هدایت یا اضلال انسان چگونه با اختیار و، به عبارت دیگر، با مشیت انسان سازگار است؟

مقدمه

این مقاله به دنبال جوابی نو برای حل مسئله جبر و اختیار انسان است. برای حل این مسئله لازم است جواب این پرسش‌ها را بیابیم. سؤال‌هایی مانند خواست خدا چه معنای قابل لمس و درکی دارد؟ چرا و چگونه خدا بعضی از انسان‌ها را گمراه می‌کند؟ مشیت انسان چه مفهومی و چه رابطه‌ای با مشیت خدا دارد؟ هم‌چنین، این جمله: «اگر خدا بخواهد، انسان را هدایت می‌کند و اگر نخواهد، او را گمراه می‌کند» چه معنایی دارد؟ مگر انسان در زنجیر اسارت مشیت خدا است؟ اساساً مشیت خدا به جز «خدا چنین خواست» و «خواست خدا چنین نبوده»، چه معنایی دارد؟ شاید بهتر است بگوییم «خدا چنین خواست»، دقیقاً یعنی چه؟ خواست من با خواست خدا چه فرقی یا چه رابطه‌ای دارد؟ اگر خدا می‌خواهد که انسان‌ها رسولان را اطاعت کنند و، از این‌رو، آنان را می‌فرستد، دیگر چرا برای اطاعت از رسولان باید از خود رخصت بگیرد؟ خدایی که همه مردم را به سوی مغفرت و بهشت خود فراخوانده است، چرا برای این دعوت از خود اذن می‌گیرد؟ (رک، بقره: ۲۲۱) یا چرا خداوند - به گزارش قرآن - به جادوگران اجازه می‌دهد که به مردم زیان و آسیب برسانند؟ (رک، بقره: ۱۰۲) دست آخر، اگر انسان اسیر خواست خداست، دیگر اختیار انسان و مسئول بودن او چه مفهومی دارد؟

از آن‌جا که «مشیت» در تمام سؤال‌های فوق واژه‌ای کلیدی است، شاید بتوان با بررسی دقیق مفهوم مشیت خدا و انسان دامنه اختیار بشر را از نظر قرآن مطالعه

کرد. مشیت الهی و هدایت و اضلال انسان، و خواست و اختیار بشر از اموری است که متکلمان، فلاسفه، محققان و سپس مفسران مسلمان از گذشته دور تا کنون کم و بیش به آن پرداخته‌اند. (جرجانی، ۱۳۷۰: ۱۴۵/۸؛ لاهیجی، ۱۳۷۷: ۱/۲۳۴؛ بلخی، بی‌تا: ۱۴۳-۱۴۴؛ شهرستانی، ۱۳۶۷: ۱۲۲؛ حلبی، ۱۳۷۳: ۵۰؛ دغیم، ۱۹۹۸: ۱/۲۳۱-۲۳۲؛ سعیدی مهر، ۱۳۷۵: ۱/۱۵) اما جهت محدود کردن حیطه این تحقیق، تنها به بررسی و مقایسه آرای محمد حسین طباطبایی و محمدباقر بهبودی ذیل آیه‌های یادشده پرداخته شد که مهم‌ترین آیه‌های مربوط به مشیت الهی را پوشش می‌دهند و اختیار انسان و هدایت یا اضلال او را مطرح می‌کنند. گفتنی است که نگارنده قصد برتری دادن به هیچ‌یک از آرای نامبردگان را ندارد و تنها با کنار هم قرار دادن این آرا به دنبال یافتن پاسخی نو برای سؤال‌های خود است. این مقاله برخلاف بحث‌های کلامی که محققان تاکنون برای حل دعوی جبر و اختیار دنبال کرده‌اند، با نگرشی صرفاً قرآنی، ابتدا به تعریف مشیت خدا، مشیت انسان و رابطه آنها با یکدیگر می‌پردازد و، سپس، رابطه مشیت خدا را با اضلال یا هدایت انسان‌ها دنبال می‌کند.

یکی از محورهای مورد تأکید قرآن بر حذر داشتن بشر از شرک و از این گمان است که رخدادی در جهان از علم، قدرت یا مشیت خدا بیرون است. (برای نمونه، ربک. مائده: ۴۸) تعبیر «شاء»، «مَنْ يَشَاءُ» و «مَا يَشَاءُ» نیز از تعبیر پربسامد قرآنی است. (ربک. عبدالباقی، ۱۳۷۴: ذیل شاء و يشاء) از این رو، مسلمانان غالباً برآنند که اگر امری را خدا نخواهد، در عالم واقع نمی‌شود. بنابراین، لازم است تصور درستی از این اعتقاد به دست آید.

مفهوم‌شناسی مشیت

کلمه «مشیت» را خلیل (فراهیدی، ۱۴۰۸: ۲۹۳/۶) مصدر از «شاء»، و برخی از لغویان از ریشه «شیأ» دانسته‌اند. در هر دو صورت، مشیت را به معنای اراده، آهنگ چیزی کردن یا خواستن در نظر گرفته‌اند (ربک، ابن‌منظور، ۱۴۰۲۵: ۱۰۳/۱) زبیدی (۱۴۱۴: ۱/۱۸۵)، با اشاره به این روایت: [فردی یهودی به پیامبر اسلام ﷺ گفت: «إنکم تندررون و تُشکرون فتقولون: ما شاء الله و شئت، فأمرهم النبی صلی الله علیه و سلم بأن یقولوا: ما شاء الله ثم شئت»]، (ربک، عسکری، ۱۴۱۲: ۳۵-۳۹)، اما با تعریف دقیق‌تری در فرق بین اراده و مشیت، اراده را تصمیم از سر اختیار بر انجام یا ترک عملی دانسته است که اخص از مشیت است. وی نشان می‌دهد که مشیت سرآغاز تصمیم بر انجام عملی است، عزمی بر انجام عمل که هنوز محقق نشده است و اراده عزم محقق است پس، ممکن است کسی امری را بخواهد (مشیت) اما به هر دلیل انجام آن را «اراده» نکند. به این ترتیب، نسبت مشیت به اراده نسبت ضعف به قوت است. با این تعریف، می‌توان نتیجه گرفت که در مشیت، جهت‌گیری خاصی لحاظ نمی‌شود و می‌تواند مراد از «مشیت» اسباب و مقدمه اراده باشد.

مشیت الهی

طباطبایی (بی‌تا: ۹۴/۱۷) برای خدا دو نوع مشیت تکوینی و تشریحی در نظر می‌گیرد. وی تعبیری مانند «یشاء» را مثلاً در «اللَّهُ یَسُطُّ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَاءُ وَ یَقْدِرُ...» [؛ خداوند برای هر کس که بخواهد روزی را گسترش می‌دهد و تنگ می‌گرداند (رعد: ۲۶)]، تعبیری بی‌واسطه می‌داند که به مشیت تکوینی یعنی نظام اسباب و علل اشاره دارد. (ربک، طباطبایی، بی‌تا: ۳۲۰/۷ و ۳۸۴/۱۶ و ۹۹/۱۸) طباطبایی (بی‌تا: ۲۷۵/۱۷) بر این باور است که مراد از خواست تکوینی این است

که خدا بنا بر مصالحی اشیاء را ایجاد کرده است. از نگاه او، این مشیتِ تخلف‌ناپذیر غیرقابل دخالت انسان و از شئون الوهیت است. از این منظر، هر نوع تصرفی در موجودات متعلق به خداوند و از نوع تصرفی است که مالک حقیقی در مملوک خود دارد. در مورد مشیت تشریحی، طباطبایی بر این باور است که خواست تشریحی خداوند قابل عصیان یا اطاعت است؛ و محقق شدن خواست خدا، که عبارت از همان امر و نهی‌های الهی است، در اختیار انسان‌ها است. گفتنی است که به باور طباطبایی، توجه به مشیت تشریحی یکی از عوامل مهم در ارتباط با هدایت و اضلال انسان‌ها است. با نظر به تعریف مشیت تکوینی، چندان مشخص نیست که طباطبایی دقیقاً ایجاد کدام اشیاء را جزو مشیت الهی می‌داند. ظاهراً و چنان که در ادامه مقاله می‌آید، ایجاد همه چیز در این تعریف جای می‌گیرد.

اما محمدباقر بهبودی (۱۳۵۷: ۵) به این تقسیم‌بندی برای مشیت قایل نیست. وی تنها یک تعریف برای مشیت خدا ارائه می‌دهد: مشیت الهی عبارت از همان نوامیس طبیعت است و ابداعی از ذات اقدس خدا به شمار می‌رود. به گمان وی، در این صورت، فرمول‌های شیمیایی و فیزیکی را می‌توان جلوه‌ای از مشیت خداوند در نظر گرفت. بهبودی بر آن است که هرچه در عالم طبیعت رخ می‌دهد نتیجه فعل‌ها و انفعال‌های طبیعی است و خداوند قوانین طبیعت را به خودی خود به وجود آورده است که مربوط به عالم امر است و عالم خالق زائیده همین ابداع است (مقایسه کنید با: طباطبایی، بی‌تا: ۹۲/۱۸) بنابراین تعریف، مشیت خدا دقیقاً یعنی طبیعت^۱ به این ترتیب، به نظر بهبودی، خواست و مشیت الهی مانند

۱. بهبودی موجوداتی مانند روح القدس، ملائکه و جن را با همه اسرارشان از جلوه‌های

خواست و مشیت انسان انتخابی و ارادی نیست. این تعریف به معنا و تفاوتی که ابوهلال درباره مشیت و اراده گفته نزدیک تر است. طباطبایی (بی تا: ۱/۲۷-۷۸) نیز در بیان معنای «تقدیر» گفته است که تقدیر نظام اسباب و علل عادی در جهان طبیعت را شامل می شود، ولی نام آن را مشیت نگذاشته است. ظاهراً، طباطبایی در تمام مواردی شبیه این، به نظام سبب و مسببی جهان آفرینش توجه می کند، اما چنان که در ادامه می آید، برخلاف بهبودی، در تمام موارد دست آخر دخالت خدا را، با توجه به مشیت یا اذن او - که امری اختیاری و بعد از انتخاب انسان تلقی می کند - شرط می داند. هم چنین، طباطبایی (بی تا: ۱/۱۶۸ و ۱۳/۲۷۳) گاهی مشیت را دقیقاً همان رضای خدا یا اذن او معرفی می کند.

مشیت انسان

برخی آیات قرآن نشان می دهد که انسان براساس خواست خدا صاحب اختیار است:

«لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ. وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».

(تکویر: ۲۸) برای هر یک از شما که خواهد به راه راست رود، و تا خدا،

پروردگار جهانیان، نخواهد (شما نیز) نخواهید خواست.

طباطبایی (بی تا: ۱/۹۴-۹۵ و ۲۰/۲۲۰-۲۲۱) در این باره آورده است: انسان در مشیت خود مستقل از مشیت خدا نیست، انسان ها اراده استقامت نمی کنند مگر اینکه خدا بخواهد که آنها استقامت کنند. به عبارت دیگر، [تنها] اگر خدا بخواهد، آنان هم می خواهند. اگر خدا اراده کند که آدمی عملی انجام دهد، انسان - در وهله نخست - آن عمل را اراده می کند و سپس انجام می دهد.

مشیت یا طبیعت می داند. (ر.ک. بهبودی، ۱۳۸۰: ۳۵۰-۳۵۱)

طباطبایی (رک. بی تا: ۸۱/۱) انجام چنین عملی را کاملاً به اراده خود انسان محول می کند و نمی پذیرد که هرآنچه را انسان می خواهد به خواست خدا نسبت دهیم. طباطبایی (بی تا: ۱۰/۱ و ۱۶۴)، در تفاوت مشیت بندگان با مشیت الهی، مطلق و نامحدود بودن مشیت الهی و مقید بودن اراده انسانها به قیود فراوان را مطرح می کند، زیرا سرچشمه اراده خدا و انسان را علم و قدرت آنان تلقی می کند. اما بهبودی (۶: ۱۳۷۵-۷) مشیت انسان را به معنای ابزاری می داند که چون پر و بال در اختیار انسان قرار گرفته است تا قدرت تلاش بیابد و آزادانه در مراحل مختلف آزمونی زندگی دنیا شرکت کند. وی به آیه «إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» [؛ سخن ما همه پند و یادآوری است. اینک، هر که خواهد راهی به سوی پروردگارش پیش گیرد و شما نخواهید جز آن که خدا بخواهد. خدا از دیرباز دانا و کاردان بوده است. (دهم: ۲۹-۳۰)] استشهد می کند. (نیز رک. تکوین: ۲۹) بهبودی می گوید: با توجه به این دست آیات، منظور از مشیت انسان این است که هرکس بخواهد راه خدا را پیش گیرد قدرت و نیروی لازم را دارد، زیرا مشیت خدا چون بال و پر در اختیار او است و غیر از مشیت خدا مشیت دیگری وجود ندارد که نیروبخش و قدرت آفرین باشد، ولی همه می توانند از طریق مشیت خدا صاحب مشیت شوند و آزادانه به سوی او حرکت کنند. بهبودی، در ادامه، به این نکته توجه می دهد که انسان باید حدود مشیت خدا را بشناسد و آرزوی خام را با عوامل مشیت اشتباه نکند. به زعم وی، بشر موقعی به خواست و آرزوی خود می رسد که از مشیت خدا به درستی بهره برداری کند و خواسته نادرست خود را با عوامل مشیت، یعنی همان فرمولها، اشتباه نگیرد. بهبودی (۱۳۸۰: ۳۵۰) از مثال حضرت سلیمان عليه السلام با توجه

به آیه «فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ» (ص: ۳۶) سخن می‌راند که منظور از تشخیص درست (حَيْثُ أَصَابَ) این است که اگر سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ میزان فشار هوا را با طول مسیر به مقیاس می‌گرفت، می‌توانست باد را در تسخیر بگیرد، وگرنه در راه می‌ماند. از این رو، بهبودی، در تبیین مشیت انسان در آیه «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» می‌گوید: اگر انسان مشیت خدا را درست نشناسد، نمی‌تواند فرمول‌های طبیعی را به درستی به‌کارگیرد و، در نتیجه، خواسته انسانی او چیزی جز آرزوی خام نیست.

در تعریف طباطبایی و بهبودی، با وجود شباهتی اندک، تفاوتی مهم به چشم می‌خورد. طباطبایی مشیت الهی را دقیقاً همان طبیعت فرض نکرده، بلکه آن را بخشی از اراده خدا یا متعلق به اراده او می‌داند و برای تحقق افعال انسان، اذن و امر خدا را شرط دانسته است که همان مشیت خدا است. اما بهبودی مشیت را همان طبیعت و نوامیس آن دانسته است که اگر به دست انسان کشف شود، خواست انسان نیز از همان طریق تحقق می‌یابد. بهبودی (۱۳۸۰: ۳۵۲-۳۵۳) اذن الهی را در جریان امور همان رخصت تکوینی در بهره‌یابی از اسرار طبیعت، یعنی رخصت در مشیت با تعریف خود، می‌داند. مثلاً، نزول فرشتگان در رکاب روح القدس در شب‌های قدر به اذن خدا (قدر: ۴۹) یعنی همان رخصت در بهره‌یابی از عوامل و وسایل طبیعت. هم‌چنین، اذن به ضرر رساندن افسونگران به انسان‌ها از طریق سحر در آیه «وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (بقره: ۱۰۲) همان رخصت در بهره‌وری از اسرار پنهانی عالم طبیعت است، زیرا در غیر این صورت، خدا نمی‌توانست سحر و افسونگری را محکوم کند. (رک. بهبودی، ۱۳۸۰: ۳۵۳) درباره این آیه، اما طباطبایی (بی‌تا: ۲۳۶/۱) نفس سحر و اثر آن را، به ترتیب،

به قدر و رخصت خدا، و نه مشیت یا اذن تکوینی او، وانهاده است. با این تبیین، این سؤال باقی می ماند که چرا خدا به ساحران اجازه می دهد که از قدر او برای ضرر رساندن به مردم بهره برند؟ هم چنین، چرا طباطبایی نفس سحر را، بنا بر قدر، تکوینی دانسته ولی اذن در استفاده از این تقدیر را تشریحی شمرده است.

رابطه مشیت انسان با مشیت خدا

طباطبایی (بی تا: ۱/۸۲) درباره نوع ارتباط بین مشیت انسان و خدا به این نکته اشاره می کند که تمام رفتارهای انسانی اموری است که مشیت خدا به آن تعلق گرفته است، زیرا تمام کردارها در این جهان - خواه شر و خواه خیر - از طریق نظام اسباب و علل طبیعت به وقوع می پیوندد. از این رو، جریان افعال آدمی از مجرای اراده خدا است، اما این اعمال زمانی تحقق می یابند که اذن و امر خدا به آن تعلق گیرد.

بهبودی (۱۳۸۰: ۳۶۷) در تبیین نوع ارتباط بین مشیت انسان و خدا به این آیه استشهد می کند: «وَإِنْ تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» [پیشامد] خوبی به آنان برسد، می گویند: این از جانب خداست، و چون اگر صدمه ای به ایشان برسد، می گویند: این از طرف توست. بگو: همه از جانب خداست. این قوم را چه شده است که نمی خواهند سخنی را [درست] دریابند؟ هر چه از خوبی ها به تو می رسد از جانب خداست و آنچه از بدی به تو می رسد از خود توست و تو را به رسالت برای مردم فرستادیم، و گواه بودن خدا بس است. وی می گوید: منظور از عبارت «هرچه هست از سوی خدا است» مشیت تکوینی و

به اصطلاح عوامل طبیعت است و جمله بعدی: «نیکبختی تو از سوی خداست اما رنج و سختی از سوی خودت خواهد بود» به مشیت اختیاری بشر اشاره دارد. بهبودی نظر خود را این گونه تبیین می‌کند که اگر انسان‌ها بر اساس مشیت تکوینی فکر می‌کنند، نباید سرنوشت نیک و بد را از هم جدا کنند، به شهادت این جمله: «قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ» که نیکبختی و بدبختی همه از جانب خدا است و ربطی به پیامبر اسلام یا دیگران ندارد. اما اگر انسان‌ها به مشیت بشر فکر می‌کنند، باید توجه کنند که نیکی و سعادت از جانب خدا است، اما بدبختی و شقاوت از سوی خود انسان‌ها است، نه دیگران، چنان که در ادامه آیه آمده است. این تفسیر بهبودی، که متفاوت از تفسیر طباطبایی است، از تعریفی نشئت می‌گیرد که برای مشیت ارائه کرده است؛ به گمان وی، اگر سعادت برای بشر حاصل شود، از سوی خدا است، زیرا خدا وسایل نیکبختی را- به سبب همان مشیت یا به سبب عوامل طبیعت- برای آنان فراهم کرده است و انسان با کشف آن فرمول‌ها و به‌کار بستن آنها تمکنی تحصیل کرده است. اما اگر شری دامنگیر مردم شود، از سوی خود آنان است، نه خدا یا پیامبر یا هر شخص دیگر، زیرا معلوم می‌شود که مردم برنامه‌های مشیت (فرمول‌های طبیعی) را صحیح تشخیص نداده و به کار نگرفته‌اند. (رک. همان: ۳۶۸)

در نتیجه، بر اساس نظریه بهبودی، مشیت انسان بدون اراده و مشیت خداوند امکان‌پذیر نیست؛ خدا انسان را آفریده، در سرنوشت عمومی او دخالت می‌کند. انسان از جانب خدا دارای اراده و اختیار شده است. با این تفسیر، انسان در مشیت خود مستقل از مشیت خدا نیست. اما اراده خداوند نیز به افعال اختیاری انسان، با قید اراده و اختیار انسان تعلق می‌گیرد، به طوری که اگر انسان خودش

نخواهد کاری را انجام دهد خداوند او را به انجام آن کار مجبور نمی‌کند. طباطبایی ذیل آیه فوق متعرض مسئله مشیت انسان نشده است، هرچند روایتی از امام رضا علیه السلام از تفسیر عیاشی در این باره نقل کرده است (و نیز ربک / ابن بابویه، بی تا: ۳۴۴؛ بهبودی، ۱۳۶۳: ۴۲-۴۳/۱) اما طباطبایی (بی تا: ۹۶/۱) رسیدن شر و بدی به انسان را به نسبت اعمال آدمی در نظر می‌گیرد و معتقد است که تمام کارها فی نفسه خوب هستند و به نسبت کننده کار و هدف شرّ او بدی نام می‌گیرد. در این زمینه، طباطبایی (بی تا: ۲۰-۱۴۲-۱۴۳) با استناد به آیه «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ...» [و تا خدا نخواهد، نخواهید خواست. (انسان: ۳۰)] می‌گوید: مشیت بنده موقوف بر مشیت خدا است و تأثیر مشیت خدا طوری نیست که مستلزم جبر در بنده شود. هم‌چنین، مشیت خدا به این صورت نیست که بنده در اراده خود مستقل باشد و حتی اگر خدا امری را نخواست باشد، انسان هر کاری خواست بکند پس، فعل بنده اختیاری است، چون مستند به اراده خود او است. بهبودی (۱۳۸۰: ۳۷۵-۳۵۸) اما رابطه مشیت انسان با مشیت خدا را به یک راننده و اتومبیل او تشبیه می‌کند، به این صورت که اگر راننده خواست خود را با خواست مخترع و مهندس خودرو منطبق کند، می‌تواند از اتومبیل استفاده کند. وی می‌گوید: رانندگی صحیح و بی خطر موقعی است که راننده هم از اتومبیل به درستی استفاده کند و هم مقررات راهنمایی و رانندگی را به خوبی رعایت کند. در این مثال، خواست خدا در اختراع دستگاه بدن انسان و طبیعت و تمام قوانین طبیعت به خواست مخترع ماشین تشبیه شده است و رفتار انسان در جهان طبیعت، خواه با بدن خود و خواه با سایر امور، به نوع تعامل راننده با اتومبیل و مکانیسم آن تشبیه شده است. بنابراین، نوع رابطه مشیت انسان با مشیت خدا به

رابطه خواست راننده با خواست مخترع و سازنده اتومبیل تشبیه می‌شود.

رابطه هدایت و اضلال با مشیت الهی و مشیت انسان

قرآن کلماتی مانند «یَشاء»، «یَهْدِی»، «یَضِلُّ» و «الضلالة» را به تفکیک یا مرتبط به هم آورده است. برخی آیات نشان می‌دهند که هدایت و اضلال نیز به مشیت خدا و مشیت انسان مرتبط‌اند. (برای نمونه، رک. بقره: ۲۱۳؛ انعام: ۳۵ و ۱۰۷؛ رعد: ۲۷؛ ابراهیم: ۲۷) به نظر طباطبایی (بی‌تا: ۳۴۶/۷)، «هدایت» عبارت است از نشان دادن هدف به وسیله نشان دادن راه^۱. طباطبایی نمودن راه را رساندن به هدف و کار خدا می‌داند و معتقد است که خدا مطابق سنت خود امور گوناگون را از مجرای اسباب به جریان می‌اندازد و وسیله‌ای فراهم می‌کند، تا مطلوب و هدف برای هر که او بخواهد روشن شود و انسان در مسیر زندگی به هدف نهایی خود برسد. در مقابل هدایت و ارشاد، «ضالالت» و «اضلال» باب افعال از ماده ضلل به معنای گمراهی، پیمودن راهی غیر از مسیر خیر که به مقصد نمی‌رسد و گم کردن چیزی یا انجام عملی بدون منفعت است. (رک. فراهیدی، ۱۴۰۸: ذیل ضلل؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۵: ۳۹۱/۱۱، زبیدی، ۱۴۱۴: ۴۲۰/۱۵) طباطبایی برای اضلال معانی مختلفی بیان کرده است که البته همگی از نوع تشریحی هستند، از جمله مجازات انسان (بی‌تا: ۹۶/۱ و ۳۵۴/۵)، قوت بخشیدن به دواعی کفر و عناد آدمی (همان: ۳۴۴/۷)، ایجاد ضیق صدر (همان: ۳۴۴/۷) برگرفتن نعمت رحمت و توفیق و رها کردن انسان به حال خود که نتیجه آن گمراهی و سرگردانی است (همان: ۵۴/۱۲).

۱. لغویان این واژه را از ماده‌ی «هدی» به معنای بزرگ کرد، راه راست را نمود و اشاره کرد

گرفته‌اند. (رک. فراهیدی، ۱۴۰۸: هدی؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۵: ۳۵۴/۱۵؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ۳۲۸/۲۰)

رابطه مشیت الهی با هدایت و اضلال

طباطبایی (رک. همان: ۱۱/۳۶۰-۳۶۱) می گوید: منظور از عبارت «أَقْلَمُ بِيَأْسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يُشَاءَ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا...» (رعد: ۳۱) این است که خداوند نخواسته است که مشرکان هدایت شوند؛ اگر خدا می خواست، همه را هدایت می کرد. ایشان توضیح می دهد که کافران باید بدانند که خدا نخواسته که آنان هدایت شوند. از این رو، خداوند هیچ سبب و تسهیلاتی فراهم نکرد که آنان را هدایت و موفق به ایمان کند. بنابراین، باید از ایمان آوردنشان مأیوس شوند. با این تفسیر، بوی جبر به مشام می رسد، که کافران می توانند بگویند: خدا نخواسته که ما هدایت شویم، چنان که به گزارش آیه «سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آتَاؤُنَا...» (انعام: ۱۴۸) همین عذر را آورده اند.

از سوی دیگر، اگر انسان بتواند عوامل مشیت را در زندگی به خدمت درآورد و، به این ترتیب، خواست خدا را از طریق کشف و اجرای قوانین به مرحله اجرا بگذارد، در این صورت، چگونه می توان امر هدایت یا به ضلالت افکندن او را با مشیت الهی پیوند داد؟ برای فهمیدن رابطه مشیت خدا با هدایت و اضلال انسان، لازم است یکی از مصادیق هدایت و اضلال را بررسی کنیم.

مشرک کردن انسان یا مشرک شدن از سر اختیار

یکی از آیات قرآن گزارشی درباره فلسفه شرک گروهی از مردم را چنین ذکر

می کند:

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آتَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ
كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا

إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ. (انعام: ۱۴۸) کسانی که شرک آورده‌اند به زودی خواهند گفت: اگر خدا می‌خواست، نه ما و نه پدرانمان شرک نمی‌آوردیم و چیزی را [خودسرانه] تحریم نمی‌کردیم. کسانی هم که پیش از آنان بودند همین‌گونه [پیامبران خود را] تکذیب کردند، تا عقوبت ما را چشیدند. بگو: آیا نزد شما دانشی هست که آن را برای ما آشکار کنید؟ شما جز از گمان پیروی نمی‌کنید و جز دروغ نمی‌گویید.

با مطالعه این آیه یا آیاتی از این دست که کم نیستند (برای نمونه، رک. بقره: ۲۴۸؛ انعام: ۱۰۷؛ نحل: ۹؛ یس: ۴۷)؛ این پرسش به ذهن می‌رسد که چگونه می‌توان منکر خواست خدا در به گمراهی افکندن انسان و تأثیر وراثتی یا محیطی بر ایمان یا شرک او به خدا شد؟

طباطبایی (بی‌تا: ۱۸/۹۲-۹۳) در مورد این گزارش می‌گوید: مشرکان عصر پیامبر اسلام از مسئله مشیت الهی سوء استفاده و مغالطه کرده‌اند. وی، با اشاره به مشیت تکوینی خدا، آورده است: خدا از هیچ‌کس ایمان نخواسته و مشرکان را هم مجبور به ترک شرک نکرده است. به نظر او، مراد از خواست تشریحی خدا اوامر و نواهی او است، به‌ویژه در زمینه امر به توحید و نهی از شرک. این تبیین گرچه که تا حدودی معلوم می‌کند که منظور از اضلال الهی در زمینه مشرک کردن از نوع تکوینی و منوط به خواست تکوینی خدا است، هم‌چنان پاسخ پرسش مورد نظر را نمی‌دهد. هم‌چنین، طباطبایی (بی‌تا: ۱۲/۵۳) در ادامه می‌گوید: گاهی به سبب سلامت فطرت انسان توفیق (هدایت الهی) نصیب آدمی می‌شود. اما اگر توفیق با آدمی یار نشد (اضلال)، از راه منحرف می‌شود و دلش از حق به سوی باطل و از خیر به سوی شر و از سعادت به سوی شقاوت برمی‌گردد. با اینکه گمان می‌برد که در راه است. به این ترتیب، تعریف دیگر اضلال از نظر

طباطبایی، بی‌نصیبی از توفیق و یاری خدا است. گویی خدا عمداً بعد از عملکرد آدمی، او را از توفیق محروم می‌کند. اما با این تفسیر، سؤال هم‌چنان برجاست. خواست خدا در این میان چه نقشی دارد؟ آیا خواست خدا برای اضلال، در ابتدا یعنی توفیق نرساندن یا خواست خدا در ابتدا یعنی خواست انسان و بعد از انتخاب راه شر، یعنی توفیق نرساندن؟

بهبودی (۱۳۸۰: ۳۶۴-۳۶۵)، با نظر به آیات دیگری که ناظر به مفهوم همین آیه است، توضیح دیگری می‌دهد و اضلال را بعد از عمل اولیه انسان در نظر نمی‌گیرد. وی با اشاره به آیه «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا» (انعام: ۱۰۷) می‌گوید: پاسخ قرآن به این صورت که «اگر خدا خواسته بود، شما مشرک نمی‌شدید»، صحیح است، اما نتیجه‌گیری مشرکان مغالطه‌ای فلسفی است. وی در تبیین پاسخ قرآن در مقابل این منطق مشرکان از مفهوم مشیت خدا و رابطه آن با مشیت انسان کمک می‌گیرد و می‌گوید: خدا نه نسبت به شرک انسان مشیتی اعمال کرده است و نه در هدایت او. این تبیین وی با نظر طباطبایی کاملاً متفاوت است. بهبودی بر این باور است: خدا انسان را در انتخاب شرک و توحید مخیر کرده است، به این بیان: [قرآن می‌گوید: خواست خدا تخلف‌ناپذیر است و اگر خدا چیزی را در وجود بشر بخواهد، حتماً محقق می‌شود، زیرا مشیت خدا همان عوامل طبیعت است که برای علیت کافی است. اما نخواستن خدا چیزی را اثبات نمی‌کند، زیرا نخواستن خدا یعنی به کارنگرفتن عوامل طبیعت، بهبودی (همان: ۳۶۶) با بازگشت به آیه فوق، نقش و معنای «لو» امتناع را متذکر می‌شود و می‌گوید: مفهوم آیه این است که «اگر خدا خواسته بود، مشرک نمی‌شدند. اما خدا نخواست»، یعنی خدا امتناع کرد از اینکه در کار بشر دخالت کند، بلکه خواست که ناظر و ممتحن باشد. به

نظر بهبودی، مشرکان سخن خدا را تحریف کردند و گفتند: «اگر خدا خواسته بود مشرک نمی شدند، پس، خدا خواسته که مشرک شدند». چنین تعبیری ترجمه آیه «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا» نیست، بلکه ترجمه جمله‌ی «لَوْ لَمْ يَشَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا» است که در قرآن چنین جمله‌ای وجود ندارد. (مقایسه کنید با: طباطبایی، بی تا: ۳۶۱/۱۱)

بر اساس تشبیه بهبودی، مثلاً، اگر بگوییم مخترع اتومبیل نخواستسته است که راننده با اتومبیل پرواز کند، نخواستن او چیزی را عوض نمی کند؛ خواستن و مقرراتی که او برای مکانیسم اتومبیل ابداع کرده مهم است. بنابراین، اگر راننده در میان چهارراهی پایش را روی پدال گاز بگذارد و با سرعت ۲۰۰ کیلومتر در ساعت براند، قطعاً به ناکجا می رود و این همان معنای اضلال به دست مبدع است و فقط خود راننده مقصر است. هم چنین، کاتالوگی که شرکت تولیدکننده ارائه داده است نسبتی با هدایت راننده دارد.

القای ایمان از مصادیق هدایت

اگر مؤمن کردن انسان‌ها را یکی از مصادیق هدایت الهی در نظر بگیریم، از منظر قرآن ایمان آوردن به مشیت الهی معوق می شود:

لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى
يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا
يَعْقِلُونَ. (یونس: ۹۹-۱۰۰)

اگر پروردگارت خواسته بود، تمام بشریت و همه آنها که در پهنه زمین‌اند مؤمن می شدند. ولی نخواست که آنان در اثر مشیت و جبر ایمان بیاورند. با این وجه، تو می خواهی با اعمال مشیت خود مردم را با جبر و اکراه به سوی ایمان

بکشانی؟ برای کسی ممکن نیست که ایمان بیاورد مگر با رخصت پروردگار، و خدا پلیدی را بر سر آن کسان فروریزد که در این معنا اندیشه به کار نمی‌بندند.

به همین معنا آیه سی‌ام از سوره اعراف است. طباطبایی (بی‌تا: ۳۲۰/۷) می‌گوید: سببی برای تحقق ایمان اختیاری لازم است و این سبب تنها به اجازه خدا کارآمد می‌شود. ناگفته نماند که او اذن و مشیت را به یک معنا دانسته است. (رک. همان: ۱/۱۶۸) اما باز هم معلوم نمی‌کند منظور از این اذن یا مشیت دقیقا چیست و با وجود شرط اذن، چگونه انسان مخیر باقی می‌ماند و عدالت خدا محقق می‌شود؟ طباطبایی (بی‌تا: ۱۳۰/۲ و ۲۱۲/۱۲-۲۱۴) برای بیان رابطه خواست خدا با هدایت و اضلال مردم، در معنای آیه «فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ...» [؛ خداست که هر که را بخواهد بی‌راه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند] می‌گوید: هدایت عامه با ارسال رسل، هدایت فردی با اعطای عقل و فطرت، و هدایت خاص برای افراد متقی و اولیا قابل تصور است. به نظر او، در نوع هدایت خاص، خدا نمی‌گذارد متقیان خطا بروند، بلکه آنان را کمک می‌کند که در این زمینه مأجور هم هستند. از سوی دیگر، اگر عامه مردم از هدایت کلی و تشریحی، یعنی عقل و فطرت خود و رسولان الهی، به خوبی استفاده کنند، خداوند آنان را از هدایت ویژه‌ای بهره‌مند می‌کند. (نیز رک. همان: ۳۴۶/۷-۳۴۷ و ۱۲۳/۲۰) ولی طباطبایی گمراهی را از سوی خدا نمی‌داند و معتقد است که خدا شرایط گمراهی را برای همه مردم فراهم نمی‌کند. به این ترتیب، این پرسش مطرح می‌شود که آیا خدا گمراهی را برای بعض انسان‌ها فراهم می‌کند؟ پاسخ طباطبایی به این سؤال مثبت است. وی می‌گوید: خدا کسی را که بدی می‌کند به حال خود واگذار می‌کند، ولی او را به گناه مجبور نمی‌کند. (رک. همان: ۲۱۳/۱۲-۲۱۴) اما هم‌چنان این سؤال باقی است که «خدا هر که را بخواهد

گمراه می‌کند» به چه معناست؟ آیا بدین معناست که قبل از هر چیز خدا خواسته است که تعدادی از انسان‌ها از نعمت هدایت عام به خوبی استفاده نکنند تا آنان را به دلیل تداوم در شرارت‌ها به خود واگذار کند؟

بدون تردید، پاسخ طباطبایی به سؤال اخیر منفی است. (همان: ۲۱۴/۱۲) وی، با توجه به مفهوم هدایت و اضلال، معتقد است که حسن یا سوء اختیار هر انسانی خواست خدا را به این سو جلب می‌کند که موجب گمراهی یا هدایت وی را فراهم آورد؛ گمراه کردن انسان به دلیل سوء اختیار خود انسان است و اگر با اختیاری که انسان دارد انتخاب خوبی انجام داده بود، خدا او را به‌طور خاص هدایت می‌کرد. از این معنایی که وی ارائه می‌دهد، می‌توان دریافت که منظور از «مشیت» در جمله «خدا هر که را بخواهد گمراه می‌کند»، مشیت انسان است، زیرا طباطبایی می‌گوید: خدا از ابتدا کسی را گمراه نمی‌کند.

از جایی که طباطبایی مفهوم دقیق و روشنی از مشیت الهی ارائه نمی‌کند، هنوز پاسخ مناسبی به سؤال‌های مذکور به دست نمی‌دهد و هم‌چنان معلوم نیست که اگر خدا بخواهد و اگر خدا نخواهد یعنی چه؟ و این خواستن و نخواستن او چه ارتباطی با خواستن و نخواستن انسان در هدایت یا گمراهی دارد؟ وی تنها این سرگردانی و محول شدن به خویشتن را اضلال و نوعی مجازات الهی تلقی می‌کند. (رک. طباطبایی: ۲۱۴/۱۲) در حالی که گاهی این به خود واگذارشدن‌ها در دنیا می‌تواند برای گروهی از انسان‌ها شیرین باشد و برای کافران به آخرت تعبیر «اضلال» قابل درک نباشد. مثلاً بسیاری از انسان‌ها از نعمت هدایت تشریحی استفاده نمی‌کنند، ولی در دنیا در نعمت‌ها غرق‌اند. طباطبایی (بی‌تا: ۱۳۴/۱۰) هم‌چنین تصریح می‌کند که خدا ایمان همه انسان‌ها را

نخواستہ است، زیرا بر خلاف قوانین نظام علت و معلولی است، اما معلوم نمی‌کند که این نخواستن خدا چگونه تأثیری در انتخاب و مشیت انسان ندارد و نیز طباطبایی (همان: ۱۳۴/۱۰-۱۳۵) اذن به هدایت مردم را اذن تکوینی نمی‌داند، بلکه آن را نشئت گرفته از خواست تشریحی خدا و رخصت خاص برای برخی انسانها به‌شمار می‌آورد.

اما بهبودی برای حل مسئله، ابتدا به سؤال «مشیت چیست؟» پاسخ می‌دهد. وی در این باره می‌گوید: هرکاری در عالم رخ دهد در اثر عوامل طبیعت، یعنی همان مشیت الهی، است که یا خدا آن را اجرا می‌کند یا رخصت می‌دهد و دست بشر را باز می‌گذارد که مشیت خدا را اجرا کند، یعنی از فرمول‌های طبیعی به‌خوبی استفاده کند و به هدف برسد. بهبودی می‌گوید: نخواستن خدا چیزی را تغییر نمی‌دهد، زیرا نخواستن او یعنی به کار نگرفتن عوامل طبیعت یا غلط به‌کار بستن آن. (۱۳۱۰: ۳۶۵) بنابراین، پاسخ بهبودی چنین است: وقتی انسان با اختیار خود استفاده از نعمت شریعت و ارسال رسل را نمی‌خواهد، مطابق خواست خدا فرمول‌های طبیعی را چنان‌که هست و باید به کار نبسته است و، در نتیجه، به هدف نمی‌رسد. این‌گونه می‌توان گفت که خدا بعضی از انسان‌ها را گمراه کرده است، یعنی درست استفاده نکردن از فرمول‌های طبیعت موجب گمراه و سرگردانی او شده است.

بهبودی (همان: ۳۶۹) می‌گوید: اگر خدا خواسته بود که همه مردم مؤمن باشند، کاری آسان بود: دستگاه مشیت، یعنی عوامل طبیعت، را بسیج می‌کرد و، در آن صورت، بدون تردید همگان مؤمن می‌شدند، اما خدا نخواست، زیرا مسئله آزمون مطرح است. سؤال این بار به گونه‌ای دیگر رخ می‌نماید: پس، خدا خواسته است

که عده‌ای را گمراه کند، چگونه؟ پاسخ بهبودی مثبت است؛ خدا خواسته است که انسان با صحیح به‌کارنگرفتن عوامل و قوانین طبیعت راه به ناکجا برسد. اما این خواست الهی به این معنا نیست که او در کار بشر دخالت می‌کند، یعنی مفهوم مشیت در این جا چنین نیست که توفیقی نصیب یا سلب کند.

رابطه مشیت انسان و هدایت و اضلال

در این بخش، برای حل مسئله اصلی، سؤال دیگری از منظری دیگر مطرح می‌شود: اگر در نظر بگیریم که هدایت و گمراه کردن با انتخاب قبلی خدا صورت نمی‌گیرد و، به زعم طباطبایی، مراد از اضلال واگذاری انسان به خود او یا عدم توفیق اوست و، به زعم بهبودی، مراد از اضلال انسان راه نیافتن به مقصد براساس خطا در بکار بستن فرمول‌های طبیعت است، خواست انسان چگونه نقش خود را در هدایت و اضلال او ایفا می‌کند؟ برای یافتن جواب، لازم است مواضع خواست انسان در آیات مربوط به مشیت و هدایت از منظر دو مفسر نامبرده بررسی شود.

یکی از آیاتی که به‌روشنی هدایت و اضلال انسان را منوط به خواست خدا می‌کند و سپس انسان را مسئول اعمال خود می‌داند، این است:

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
وَلْتَسألنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. (نحل: ۹۳)

و اگر خدا می‌خواست، قطعاً شما را امتی واحد قرار می‌داد، ولی هر که را بخواهد بیراه و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و از آن چه انجام می‌دادید حتماً سؤال خواهید شد.

به این ترتیب، هم‌چنان این پرسش به ذهن متبادر می‌شود که اگر هدایت و

اضلال بشر به خواست خداست، دیگر مسئول بودن انسان چه معنایی دارد؟ توضیح طباطبایی، با ارجاع خواننده به حکمت خدا آغاز می‌شود. (بی‌تا: ۳۳۶/۱۲): حکمت خدا اقتضا کرد که سعادت و شقاوت بشر بر اساس اختیار باشد و راه اطاعت، که منتهی به سعادت می‌شود، و راه شقاوت، که منتهی به بدبختی آنان می‌شود را برایشان بیان کرد تا هر کس را که راه معصیت ببیند و طریق ضلالت پیش گیرد مجازات کند و هر کس بر مرکب اطاعت سوار شود، او را هم پاداش دهد. در این تعریف، مفهوم مشیت الهی در اضلال معلوم نیست تا بتوانیم رابطه آن را با مشیت انسان بسنجیم، یعنی خواست خدا مشیتی تشریحی است در انتخاب آدمی برای اضلال او، که با خواست آدمی در انتخاب راه کج مرادف شده است.

بهبودی در این باره می‌گوید: اگر خواست بشر با عوامل مشیت منطبق نباشد، هدف قابل دسترسی نخواهد بود و انسان در به دست آوردن نتیجه با شکست مواجه خواهد شد. در این تعریف، خواست خدا در اضلال با خواست انسان در گمراه شدن یکی نیست. خواست خدا همان خواست تکوینی و غیراختیاری است، به این صورت که اگر انسان از عوامل طبیعت بهره نبرد، به مقصد نمی‌رسد. اما خواست بشر این است که از این عوامل استفاده نکند. با این تبیین، اعمال بشر خواه هدایت در پی داشته باشد و خواه ضلالت، صددرصد با مشیت خدا صورت می‌گیرد. اما مسئولیت نیک و بد آن بر عهده بشر است، زیرا مشیت الهی (قاعده طبیعت) مانند سفره‌ای گسترده در طریق عمل انسان قرار گرفته است. از این رو، باید اعمال و افعال انسان به خود او منسوب باشد. (ربک. بهبودی، ۱۳۵۷: ۱۷) بهبودی (۱۳۸۰: ۳۶۹) می‌گوید: خدا مردم جهان را آزاد و

صاحب اختیار کرده است تا با مکانیسم فکری خود راه ایمان را جستجو و اندیشه خود را به اذن خدا روشن کنند تا راه کفر و ایمان را تشخیص دهند، اما کسانی که در مکانیسم وجودی خود تفکر نمی‌کنند، این فطرت را نادیده می‌گیرند و از عوامل مشیت (فرمول‌های طبیعت) بی‌بهره می‌مانند.

بنابراین، به نظر بهبودی، انسان برای هدایت یافتن و به مقصود رسیدن باید فرمول‌های طبیعی را به درستی به کار بندد یا، به گفته طباطبایی، از فطرت و عقل و ارسال رسل به خوبی استفاده کند. شاید مفهوم دقیق این استفاده بهینه همان درست به کار بستن فرمول‌های طبیعت باشد یا برعکس. یا این تعریف، گمراه کردن انسان به دست خدا بیشتر قابل فهم است، به این صورت که انسانی که فطرت را نادیده می‌گیرد از فرمول‌های طبیعت، آن‌چنان که باید بهره نمی‌برد و همین امر او را از رسیدن به مقصد بازمی‌دارد. بنابراین، انسان در مقابل عملکرد خود مسئول است و، در عین حال، حاصل انتخاب درست یا غلط او منوط به قوانین طبیعت بوده است.

نتیجه‌گیری

مسئله اصلی پژوهش این بود که بعد از نزاع‌های معتقدان به جبر یا اختیار، قرآن چه پاسخی به این سؤال دارد: انسان در زندگی دنیا مختار است یا مجبور؟ اکنون، با مطالعه معنای مشیت خدا و ارتباط آن با مشیت (خواست و اختیار) انسان، قدری که به حل مسئله نزدیک‌تر می‌شویم، در این باره، مقایسه دو رأی منتخب راهگشا است:

۱. بر اساس تعریف مشیت از نظر طباطبایی، خدا دو نوع مشیت تکوینی و تشریحی دارد. خواست تکوینی یعنی خدا بنا بر مصالحی اشیا را ایجاد کرده

است. انسان در این مشیت تخلف ناپذیر توان دخالت ندارد، چرا که آن شئون الوهیت است. اما مشیت تشریحی خداوند قابل عصیان یا اطاعت است، و محقق شدن خواست خدا، که عبارت از همان امر و نهی‌های الهی است، در اختیار انسان‌ها است. به این ترتیب، طباطبایی مشیت الهی را دقیقاً همان طبیعت فرض نکرده، بلکه آن را بخشی از اراده خدا یا متعلق به اراده او می‌داند و برای تحقق افعال انسان اذن و امر خدا را، که همان مشیت خدا است، شرط دانسته است. اما بر اساس رأی بهبودی، مشیت خدا عبارت از فرمول‌های موجود در طبیعت است. در این صورت، نیازی به تعریف تکوینی و تشریحی برای آن نیست بر این اساس، مشیت انسان نیز در صورتی محقق می‌شود که هم‌راستا با خواست خدا، یعنی قوانین و نوامیس طبیعی، باشد. اگر انسان نتواند این قوانین و فرمول‌های طبیعت را کشف کند و آنان را اشتباه به کار گیرد، خواست او با خواست خدا هم‌راستا نشده و به منصفه ظهور نمی‌رسد. به این ترتیب، صحیح نیست که به هدف ننشستن خواست انسان را به حساب نخواستن خدا بگذاریم، زیرا نخواستن خدا عبارت است از به کار نگرفتن عوامل طبیعت که دخالتی در خواست انسان ندارد، افزون بر اینکه انسان در به کار بستن یا نبستن این عوامل آزاد و صاحب اختیار است.

۲. بنابر تعریف بهبودی برای مشیت، وقتی می‌گوییم خدا هدایت کرد، یعنی خواست خدا با خواست انسان منطبق شد و انسان از فرمول‌های طبیعی به بهترین نحو استفاده کرد و آن را کشف نمود و به درستی به کار بست. وقتی می‌گوییم خدا انسان را به گمراهی افکند، یعنی خدا این‌گونه خواست که مخالف قوانین طبیعت که ابداع خود اوست تلاشی جواب نگیرد. نتیجه اینکه اگر انسان

فرمول‌های طبیعی را به‌درستی تشخیص نداد یا در صورت تشخیص، آن را همان‌طور که باید به کار نبست، اضلال در مورد او محقق شود، زیرا گمراه کردن انسان، یعنی قانون شکست در طبیعت، در اثر نادرست به‌کار بردن عوامل آن است، عواملی که از همان آغاز آفرینش خدا آن را خواسته است. در هر دو صورت، انسان موجودی مختار تصویر می‌شود. اما با نظر به رأی طباطبایی، حسن یا سوء اختیار هر انسانی خواست خدا را به این سو جلب می‌کند که موجب گمراهی یا هدایت وی را فراهم آورد، بدین معنا که گمراه کردن انسان به دلیل سوء اختیار خود او است و اگر با اختیاری که انسان دارد انتخاب خوبی انجام داده بود، خدا او را به طور خاص هدایت می‌کرد. طباطبایی بر مبنای حکمت الهی، راه اطاعت و ضلالت را از سوی خدا تعریف شده می‌داند که انسان با اختیار خود یکی از آن دو را انتخاب می‌کند. در این تعریف، به درستی جایگاه مشیت خدا در هر هدایت و اضلال معلوم نیست. در نهایت، می‌توان چنین فهمید که خواست خدا مشیتی تشریحی است در انتخاب آدمی برای اضلال او که با خواست آدمی در انتخاب راه کج مرادف شده است.

۳. از منظر طباطبایی، انسان در انتخاب خیر یا شر در حیطة اوامر و نواهی الهی که از سر حکمت خدا وضع شده است یا بنا به رفتار و شیوه آدمی - باز هم بنا بر حکمت الهی - حادث می‌شود آزاد است. در این صورت، خیر و شر از جانب خدا تلقی می‌شود. اما به نظر بهبودی، اراده انسان، یعنی انتخاب نیک و بد، مربوط به عوامل درونی انسان است. مغز انسان مجهز به دستگاه‌های مختلفی است؛ درک می‌کند، می‌سنجد، برآورد می‌کند و آنگاه انتخاب می‌کند. پس مسئولیت نیک و بد آن با خود بشر است، زیرا مشیت الهی به طور آزاد در طریق

اراده او به کار گرفته شده است. در این صورت، انسان در چهارچوب قوانین طبیعت و فرمول‌های موجود در آن (خواست الهی) مختار است. از این رو، هدایت انسان شایسته شکرگزاری هم به درگاه خداوندی است که خواست خود را در دسترس بشر قرار داد و هم به انسانی که آن قوانین را به خوبی به کار بست. بهبودی بر آن است که اضلال انسان اما امری است که تنها انسان را محکوم به بازخواست می‌کند، زیرا خداوند اضلال انسان را نخواسته است؛ مشیت خدا به گمراهی افکندن انسان از روی عمد تعلق نگرفته است، بلکه قانون طبیعی این است که اگر فرمول‌های طبیعت به درستی به کار گرفته نشود، مایه گمراهی خواهد بود. بنابراین، انسان است که خواست خدا را نشناخته و آن را به خوبی به کار نگرفته است و در نتیجه، موجب گمراهی خود گشته است. با این منطق، اضلال خدا جبری برای انسان به وجود نمی‌آورد؛ زیرا انسان در صحیح به کار بستن یا نبستن عوامل مشیت و فرمول‌های طبیعت آزاد و مختار است.

کتابنامه

- ابن بابویه، محمد بن علی (بی تا). التوحید، قم: چاپ هاشم حسینی.
- ابن منظور محمد، (۱۴۰۵). لسان العرب، قم.
- عسکری، ابوهلال (۱۴۱۲). الفروق اللغویة، قم: چاپ نورالدین جزائری.
- بلخی، ابوالقاسم (بی تا). فضل الاعتزال و طبقات المعتزله، تونس.
- بهبودی، محمدباقر (۱۳۵۷). جبر و اختیار، تهران.
- _____، (۱۳۶۳). گزیده کافی، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____، (۱۳۸۰): معارف قرآنی، تهران: نشر سرا.
- جرجانی، علی بن محمد (۱۳۷۰). شرح المواقف، قم: چاپ محمد بدرالدین نعلسانی حلبی.
- حلبی، علی اصغر (۱۳۷۳). تاریخ علم کلام در ایران و جهان اسلام، تهران.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۸). العین، بیروت.
- دغیم، سمیع (۱۹۹۸). موسوعة مصطلحات علم الکلام الاسلامی، بیروت.
- زبیدی، مرتضی (۱۴۱۴)، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت.
- سعیدی مهر، روشن (۱۳۷۵). علم پیشین الهی و اختیار انسان، قم: مؤسسه فرهنگی اندیشه.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۳۶۷). الملل و النحل، قاهره.
- طباطبایی، سید محمد حسین (بی تا). المیزان فی تفسیر القرآن، قم.
- عبدالباقی، فؤاد (۱۳۷۴). المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، تهران.
- لاهیجی، عبدالرزاق بن علی (۱۲۷۷). گوهر مراد، چاپ سنگی، تهران.